رویش روان شناسی، سال۱۱، شماره۶، شماره پیاپی ۷۵، شهریور ۱۴۰۱
Rooyesh-e-Ravanshenasi Journal(RRJ),11(6), 2022

واکاوی عوامل توانمندساز در رابطه مادر-کودک هنگام نوجوانی در حال ظهور: مطالعه‌ای مبتنی بر نظریه زمینه‌ای

Analysis of Empowerment Factors in the Mother-Child Relationship during Emerging Adolescence: A Study Based on Grounded Theory

زینب رضایی (نویسنده مسئول)
دانشجوی دکتری روانشناسی تربیتی، گروه مشاوره و روانشناسی تربیتی، دانشکدهٔ علوم تربیتی و روان-شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
دکتر سید امیر امین یزدی
استاد گروه مشاوره و روانشناسی تربیتی دانشکدهٔ علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

Zeinab Rezayi*
Ph.D. Student. Department Of Counseling and Educational Psychology, Faculty Of Education And Psychology, Ferdowsi University Of Mashhad, Mashhad, Iran. zeinab.rezaei@mail.um.ac.ir
Dr. Seyed Amir AminYazdi
Professor, Department of Counseling and Educational Psychology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

چکیده

رابطه مادر-کودک یکی از عوامل موثر بر تحول روانشناختی کودکان است. بسیاری از توانایی‌های انسان همچون تفکر، زبان، خودآگاهی و غیره از دل اولین رابطه انسانی که کودک در آن درگیر است، حاصل می‌شود. هدف این پژوهش طراحی الگوی مفهومی رابطه مادر-کودک بر اساس تجارب بی‌واسطه‌ی مادران، در قالب یک رویکرد عمیق بود. پژوهش حاضر از نوع کیفی و نظریه‌ی زمینه‌ای بود. جامعه آماری این پژوهش را تمامی مادران دارای فرزند دختر ۱۰ الی ۱۱ سال در ناحیه تبادکان شهر مشهد در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ تشکیل دادند. مشارکت کنندگان در پژوهش ۳۰ نفر از مادران بودند که به روش نمونه‌گیری نظری انتخاب شدند. برای جمع‌آوری اطلاعات از ابزارصاحبه نیمه‌ساختاریافته استفاده شد. تجزیه و تحلیل داده‌ها مطابق با الگوی سیستماتیک استراوس کوربین صورت گرفت و در مجموع ۱۱۲ مفهوم شناسایی شد که در ۱۴ مضمون فرعی و ۵ مضمون اصلی تنظیم شدند. نتایج مطابق الگوی پارادایم مورد نظر در حیطه‌های زمینه‌ای و محیطی، میانجی، راهبرد و پیامد جای گرفتند. یافته‌ها نشان داد که عواملی چون خودآگاهی مادر، والدگری ذهن آگاهانه و توانایی تنظیم هیجانی، می‌توانند به عنوان راهبردهای موثر بر توانمندسازی مادر برای بهبود بخشیدن به رابطه با کودک خویش استفاده شوند. عوامل زمینه‌ای و محیطی موثر بر کیفیت ارتباط همچون داشتن الگوی مناسب و پایگاه اجتماعی-اقتصادی نیز جزو پیش‌نیازهایی هستند که می‌توانند کیفیت رابطه را تحت تاثیر خود قرار دهند. راهبردهای پیشنهادی در این مطالعه موجبات دستیابی به رابطه‌ای حسنه که اساس روابط بعدی کودک در اجتماع هست را فراهم می‌سازد که خود سرمایه‌ای بلندمدت است. برنامه‌ریزی و اهتمام به منظور توانمندسازی والدین به خصوص مادران، در راستای بهبود این رابطه اساسی می‌تواند مورد توجه دست‌اندرکاران امر تعلیم و تربیت قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: *رابطه مادر-کودک، توانمندسازی، نظریه داده بنیاد*

Abstract

The mother-child relationship is one of the affecting factors in the psychological development of children. Many human abilities such as thinking, language, self-awareness, etc. come from the first human relationship in which the child is involved. This study aimed to design a conceptual model of the mother-child relationship based on the mothers' direct experiences in the form of a deep approach. The present study was qualitative and grounded theory type. The statistical population of this study consisted of all mothers with daughters aged 10 to 11 years old in the Tebadkan district of Mashhad in the 2021-2022 academic year. Participants in the study were 30 mothers who were selected by theoretical sampling. Semi-structured interview tool was used to collect information. Data analysis was performed based on the model of Strauss-Corbin and a total of 112 concepts were identified which were arranged into 14 sub-themes and 5 main themes. The results were placed according to the paradigm model in the contextual, environmental, mediational, strategy, and outcome fields. Findings showed that factors such as a mother's self-awareness, mindful parenting, and emotional regulation ability can be used as practical strategies to empower mothers to improve relationships with their children. Effective contextual and environmental factors on the quality of communication such as having a suitable pattern and socio-economic status are also among the prerequisites that can affect the quality of the relationship. The proposed strategies in this study lead to a good relationship that provides the basis for the child's next relationship in the community, which is itself a long-term investment. Planning and diligence in order to empower parents, especially mothers, to improve this basic relationship can be considered by those involved in education.

Keywords: *Mother-child relationship, Empowerment, Grounded Theory*

نوع مقاله : کیفی **دریافت : دی ۱۴۰۰** **پذیرش: تیر ۱۴۰۱** **ویرایش نهایی: شهریور ۱۴۰۱**

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

مقدمه

"حال کودک خوب نیست؟ نبض مادر را بگیر". مادر شدن اگرچه با دستاوردهایی مانند تجربه عواطف عمیق، احساس موفقیت، ارضای نیاز تولید مثل همراه است اما تغییرات متعددی در زندگی مادران ایجاد می‌کند و به عنوان یک نقطه عطف کلیدی در زندگی ایشان، می‌تواند بر روی شغل، کارهای منزل و میزان اوقات فراغت تاثیرگذار بوده و این اثرگذاری با رشد فرزندان و تغییر نیازهایشان در طول دوران کودکی و نوجوانی تا سال‌های متمادی ادامه پیدا کند (جهاندار، ۱۴۰۰).

ارتباط درهم‌تنیده و متقابلی که کودک از لحظات نخست زندگی تا ادامه مسیر تحولی، با مادر خویش تجربه می‌کند از مهم‌ترین روابطی است که کودک در بافت تحولی خود شکل می‌دهد. کیفیت رابطه کودک با مادر و سبک تعاملی ایشان می‌تواند چگونگی تعاملات اجتماعی و عاطفی آتی وی را تحت تاثیر قرار دهد و به یک معنا تعیین‌کننده‌ی نهایی چگونگی تحول روان‌شناختی کودک، همین رابطه‌ی نخستین و حیاتی‌اش با مادر می‌باشد (امین‌یزدی، ۱۳۹۱). پژوهشگران علاقه‌مند به حوزه تحولات خانواده، با تامل در کیفیت روابط والدین با کودک و نگاه عمیق به آن، به نقش حساس مادر در ارتباط با رشد کودک از ابتدا و در ادامه‌ی مسیر تحولی اذعان دارند (جعفری و همکاران، ۱۳۹۶). همچنین بر اساس آخرین دستاوردهای علمی، نقش کلیدی مادر در فراهم ساختن تحریکات بهینه‌ی رشد مغزی، تعیین‌کننده‌ی کیفیت تحولات روان‌شناختی کودک و در ادامه سلامت یا عدم سلامت وی است (امین‌یزدی، ۱۳۹۸).

یکی از رویکردهایی که توجه زیادی به این رابطه داشته است رویکردی است که مادر را به عنوان یک واسطه[1] یا میانجی در نظر می‌گیرد که نیازها و علائق کودک را می‌شناسد و در فراهم‌سازی محیطی غنی برای کودک خویش نقش فعال، آگاهانه و خلّاق دارد (فرشتاین[2] و همکاران، ۱۹۹۱). مطابق این دیدگاه، مادر اثر عظیمی بر نحوه یادگیری باواسطه[3] دارد. چراکه در این نوع رابطه، مادر به عنوان یک فرد باتجربه‌تر، خود را بین کودک و جهانی از محرک‌ها قرار می‌دهد و با شناختی که از نیازها، علاقه‌ها و ظرفیت‌های کودک خود دارد، دست به تغییر محیط می‌زند تا کنجکاوی و علاقه‌ی کودک را آگاهانه برانگیزد و تلاش کند تا توانایی‌های توجه، خلاقیت، حل مسئله و تفکر را درکودکش تقویت نماید و به نوعی برای تجربه‌های وی از دنیای اطرافش داربست بزند. البته همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد این نوع از واسطه‌گری نیز به آموزش و تمرین نیاز دارد و خودبه‌خود به وجود نمی‌آید. (وحیدی[4]، ۲۰۱۷)

یکی دیگر از رویکردهایی که رابطه مادر-کودک را عمیقا مورد توجه قرار داده است رویکرد تحولی تفاوت‌های فردی مبتنی بر ارتباط[5] (DIR) است که از آرای نظریه‌پردازانی مانند پیاژه[6]، ویگوتسکی[7] و فرشتاین[8] بهره گرفته است و دیدگاهی یکپارچه نسبت به تحول کودک دارد که منظور از آن، دستیابی کودک به سطوح تحولی کارکردی شامل توانمندی‌های تنظیم عواطف و رفتار، برقراری روابط صمیمی با دیگران، گفت‌وگو و مبادله صحیح افکار و احساسات، اندیشیدن به گونه‌ای منطقی، واقع‌گرایانه، اخلاقی و انسانی است (امین‌یزدی، ۱۳۹۸).

رویکردهای موجود به رابطه مادر-کودک پیامدهای بهبود و تقویت این رابطه را مشخص کرده‌اند و درک علمی خوبی نسبت به این رابطه حیاتی و بنیادی ایجاد کرده‌اند، اما به درک ذهنی برای آنچه که می‌بایست اتفاق بیفتد تا یک مادر در ایفای نقش خویش در این رابطه توانمند باشد کمکی نکرده‌اند. بنابراین به منظور جست‌وجوی عوامل توانمندساز که مادران را برای اقدام و عمل در جایگاه خود تجهیز می‌کند، به رویکردی اکتشافی نیاز می‌باشد. توانمندسازی مطابق با نظریه زیمرمن[9] به معنای یک جهت‌گیری ارزشی برای تلاش کردن و تحمیل تاثیر و کنترل در تصمیمات زندگی فردی و اثربخشی در زندگی اجتماعی تعریف می‌شود (نادلا گراجیدا[10] و همکاران، ۲۰۲۲). هدف توانمندسازی کمک به افراد ضعیف یا به حاشیه رانده شده برای تلاش و کوشش به جهت غلبه بر نقاط ضعف و بهبود نقاط قوت زندگی‌شان است تا مهارت‌های خود را توسعه دهند و در عمل نیز آن‌ها را اجرایی نمایند (کیمیایی، ۱۳۹۰). ای .توانمندسازی می‌تواند برای هر فرد یا گروهی فواید خاص خود را داشته باشد. از آن‌جا که معمولا دختران در مناطق محروم حاشیه شهر در سنین پایین ازدواج

1 mediator
2 Feuerstein
3 mediated learning
4 Vahidi
5 Developmental individual-difference and relationship (DIR)
6 Piaget
7 Vygotsky
8Feuerstein
9 Zimerman
10 Nadela-Grageda

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

کرده و نقش همسری را تجربه می‌کنند و سپس در فاصله اندکی تبدیل به مادر می‌شوند و بدون هیچ‌گونه تجربه و آموزشی و صرفا بر اساس حس غریزی به ایفای نقش مهم و مسئولیت‌برانگیز مادری می‌پردازند، توانمندسازی مادران، بخش حیاتی و مورد نیاز حوزه تربیتی در نظام خانواده می‌باشد.

چنانچه طالبی(۱۳۹۷) در پژوهشی کیفی به بررسی تجارب مادران نوجوان از بارداری و مادر شدن پرداخته و اینطور بیان داشته است که در مناطقی که ازدواج زودرس به عنوان یک فرهنگ تلقی می‌شود و از فراوانی بالایی برخوردار است، نیاز به آموزش در زمینه مراقبت از کودک و در ادامه، ارتباط مناسب با وی برای مادران نوجوانی که تحصیلات پایینی نیز دارند، امری ضروری است.

در پژوهش‌های پیشین مانند تحقیقی که جعفری و همکاران (۱۳۹۶) انجام داده است از پرسشنامه‌های رابطه مادر-کودک برای سنجش این رابطه مهم و حیاتی استفاده شده است. حال آنکه انجام چنین پژوهش‌هایی با ابزار پرسشنامه برای جمع‌آوری اطلاعات و به طور کلی روش‌های کمی با محدودیت‌هایی همراه است از جمله اینکه با جریان منعطفی حین انجام پژوهش روبه‌رو نیستیم و قالب‌ها از پیش تعیین شده است و فهم عمیقی از صدای مشارکت‌کنندگان حاصل نمی‌شود (کرسول و پلانوکلارک[1]، ۲۰۰۸). از این رو تقلیل پیچیدگی‌های این نوع از روابط انسانی در قالب پرسشنامه‌های بسته-پاسخ بسیار ساده‌انگارانه است. مطالعه پیش‌رو به چند دلیل اهمیت دارد. اول، فهم عمیق از صدای مشارکت‌کنندگان و جدایی واقعیت‌های قابل لمس زندگی و ارزش‌های شعارگونه و نمادین است. دوم، شکستن ساختارها و زیر سوال بردن رویه‌هایی که از دختران می‌خواهند به صرف بلوغ و توانایی فیزیولوژیکی برای باروری، به فرزندپروری بدون هیچ‌گونه آموزش خاص و صرفا با تکیه بر حس غریزی مادرانه، یا توصیه‌های زنان مسن خانواده بپردازند، و برای توانمندسازی هر کدام از عوامل پیش‌نیاز ارتقادهنده این رابطه، طرح و پیشنهادات راهگشا می‌دهد. و سوم، توانمند بودن والد وکیفیت رابطه مادر-کودک در گذار از سال‌های کودکی به سمت نوجوانی که خود ماهیتی دشوار، پیچیده، چندبعدی و درهم‌تنیده دارد، اهمیت دوچندانی می‌یابد، چراکه در این محدوده سنی ۱۰ الی ۱۱ سال، مادران فرزند خود را نه کودک و نه نوجوان می‌دانند و به نوعی مرحله رشدی بعدی کودک در حال ظهور[2] است و لازمه برقراری ارتباطی کارامد با فرزندان در این سنین، آگاهی از نیازها و ویژگی‌های کودک و نوجوان به صورت توامان می‌باشد. علاوه بر این‌ها، تمامی خانواده‌هایی که کودک یا کودکانی را پرورش می‌دهند و یا حتی مربیانی که با کودکان و نوجوانان در ارتباط هستند، می‌توانند از مطالعه مورد نظر بهره‌مند گردند.

بنابراین هدف کلی این پژوهش تدوین نظریه‌ای زمینه‌ای به منظور واکاوی عوامل توانمندساز در رابطه مادر-کودک در گذار از کودکی و ورود به دنیای نوجوانی می‌باشد. در حقیقت شناسایی این عوامل می‌تواند در جهت برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان دست‌اندرکاران امر تعلیم و تربیت برای درک جایگاه زن به مثابه والد توانمند در تربیت شهروندی سالم و تاثیرگذار راه‌گشا باشد. بر اساس هدف مذکور سوال اصلی پژوهش این است که عوامل توانمندساز در رابطه مادر-کودک چه چیزهایی هستند؟ و در ادامه، اینکه کیفیت رابطه مادر-کودک در سالهای گذار از کودکی به نوجوانی چگونه است؟ و چگونه می‌توان با آگاهی از علل و پیامدهای توانمندسازی والدین برای بهینه‌سازی ارتباط والدین با کودکان خویش برنامه‌ریزی کرد؟ دیگر سوالات این پژوهش هستند که پژوهشگران به دنبال پاسخ آنها می‌باشند.

روش

این پژوهش با رویکرد کیفی و به روش نظریه زمینه‌ای[3] انجام گرفت. نظریه زمینه‌ای یک روش پژوهش عمومی برای تولید نظریه است و به عقیده استراوس و کوربین[4](۱۹۹۴) نظریه برخاسته از داده‌ها در طی فرآیند پژوهش به صورت نظام‌دار[5] جمع آوری و سپس به تشخیص مقوله‌ها، مضمون‌ها و برقراری رابطه میان این مقوله‌ها و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود. به منظور تحلیل داده‌ها، سه نوع کدگذاری شامل کدگذاری باز[6]، کدگذاری محوری[7] و کدگذاری گزینشی[8] انجام گرفت (استراوس و کوربین، ۱۹۹۸). در مرحله کدگذاری باز، پس از خواندن

1 Creswell & Plano Clark
2 Emerging
3 Grounded Theory
4 auss & Corbin
5 Systematic
6 Open coding
7 Axial coding
8Selective coding

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

متن هر مصاحبه، جمله‌های اساسی آن استخراج و به صورت کدهایی بدون در نظر گرفتن روابط و فقط به عنوان گزاره‌های مفهومی یادداشت گردید. سپس کدهای ایجاد شده مقایسه گردید و بر اساس مشابهات‌هایی که با هم داشتند در یک مقوله قرار گرفتند و پس از ادغام موارد مشابه، مقوله‌های مربوط به هم حول محور مشترکی قرار گرفتند. در نهایت کدگذاری گزینشی انجام شد. در مرحله کدگذاری گزینشی بر اساس نظریه زمینه‌ای، برای طراحی الگوی پارادایمی، یکی از مقوله‌ها به عنوان مقوله اصلی در فرایند مورد بررسی تعیین و مقوله‌های دیگر به طور نظری به آن مرتبط می‌گردد. این الگو دربردارنده شش طبقه است. این مولفه‌ها عبارتند از: شرایط علّی[۱]، مقوله اصلی[۲]، شرایط زمینه‌ای[۳]، شرایط واسطه‌ای[۴]، راهبردها[۵] و پیامدها[۶].جامعه پژوهش را مادرانی تشکیل می‌دادند که دارای دست‌کم یک فرزند دختر در سنین ۱۰ الی ۱۱ سالگی بودند و در ناحیه تبادکان مشهد زندگی می‌کردند. از این جامعه نمونه‌ای به حجم۳۰ نفر از مادران سنین ۲۶-۴۶سال دانش‌آموزان دختر پایه پنجم ابتدایی به روش نمونه‌گیری نظری[۷] انتخاب شد.

تعداد نمونه مورد مصاحبه بر اساس اصل اشباع[۸] تا مصاحبه هفدهم ادامه یافت. مطابق این اصل، هنگامی که پژوهشگر به این نتیجه می‌رسد که انجام مصاحبه‌های بیشتر، اطلاعات بیشتری با خود به همراه ندارد و صرفا اطلاعات قبلی را تکرار می‌کند، گردآوری اطلاعات را متوقف می‌سازد. نظرات افراد مصاحبه‌شونده در این پژوهش از مصاحبه چهاردهم به بعد به اشباع رسید و فرایند مصاحبه با نفر هفدهم پایان یافت. به این دلیل که مصاحبه چهاردهم به عنوان نقطه عطفی در پژوهش تلقی گردید؛ چراکه در حین و پس از انجام آن، این احساس به وجود آمد که تمام افراد مصاحبه شونده به پدیده واحدی در رابطه مادر کودک اشاره دارند. بدین شکل که برخی به عوامل تاثیرگذار، برخی به شرایط زمینه‌ای در بافت و برخی نیز به پیامدهای آن اشاره داشتند. با وجود آنکه در مصاحبه چهاردهم اشباع اطلاعاتی اتفاق افتاد، اما جهت اطمینان از اعتماد داده‌ها تا مصاحبه هفدهم ادامه یافت.

ابزار سنجش

ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش مصاحبه بود. به این منظور با استفاده از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته[۹] استفاده شد. روش انجام کار بدین شکل بود که قبل از مصاحبه، طی تماس تلفنی، موضوع مصاحبه و هدف از انجام این پژوهش برای افراد تشریح می‌شد. سپس موافقت آنها گرفته و تاریخ مشخصی برای مصاحبه تعیین می‌گردید. در ابتدای هر مصاحبه نیز با ارائه توضیحات مفصل ابهامات احتمالی موجود در ذهن شرکت‌کننده برطرف و سپس مصاحبه آغاز می‌شد. مدت زمان هر مصاحبه حدود ۴۰ دقیقه الی یک ساعت بود. مصاحبه‌ها به صورت الکترونیکی ضبط و بعد از اتمام مصاحبه از روی فایل صوتی در قالب متن الکترونیکی پیاده می‌شد.

به منظور روایی سازی[۱۰] یافته‌ها، راهبردهایی اتخاذ گردید. روایی کیفی به این معناست که پژوهشگر صحت یافته‌ها را با به کار بستن شیوه‌ای خاص بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که رویکرد پژوهشگر با رویکرد دیگر پژوهشگران و همچنین در پروژه‌های دیگر یکسان و ثابت است.(کرسول، ۲۰۰۹)

برای رسیدن به قابلیت اعتماد[۱۱] یافته‌ها در این پژوهش از سه روش رایج استفاده شد: کنترل یا اعتباریابی توسط پژوهیدگان که به معنای اعلام نظر و بازبینی مادران شرکت کننده در پژوهش در مورد گزارش نهایی است. همچنین برای اطمینان از صحت جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها از چند پژوهشگر متخصص که دانشجوی دکتری روانشناسی تربیتی هستند برای بررسی و نظردهی پیرامون سوالات نیمه‌ساختاریافته مصاحبه کمک گرفته شد و همچنین در ادامه از ایشان خواسته شد تا در خصوص یافته‌های اولیه آزمایش مقدماتی و نوع کدهای باز داده شده اعمال نظر نمایند. در نتیجه می‌توان گفت برای تضمین روایی درونی، از راهبرد بررسی توسط اعضاء و بررسی توسط همکاران استفاده شد. به علاوه مشاهدات درازمدت و مکرر به خاطر نوع پژوهیده درگیر در پژوهش که دانش‌آموزان کلاس پژوهشگر هستند نیز مدّ نظر قرار گرفت.

1 Causal condition
2 Core category
3 Contextual condition
4 Mediator condition
5 Strategies
6 Consequences
7 Theoretical Sampling
8 saturation
9 Semi-structured interview
10 validation
11 reliability

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

یافته ها

در این پژوهش به دنبال کشف عواملی که در توانمندی مادر در ارتباط با کودک خویش نقش دارند بودیم. بر اساس مصاحبه‌های انجام گرفته و تحلیل‌های همزمان در قسمت اول، جملات اصلی به شکل کدهای اولیه ثبت می‌شد. سپس بر اساس مشابهت و اشتراکاتی که با هم داشتند در یک مقوله قرار گرفتند. در این مرحله ۱۱۲ کد باز بدست آمد که بدون لحاظ کردن روابط و فقط به عنوان طبقات اطلاعاتی تدوین گردید. در مرحله کدگذاری محوری، کدهای مرحله قبلی با هم مقایسه شده و طبقات به هم مرتبط گشتند و حول یک محور مشترک قرار گرفتند. به عنوان نمونه در پاسخ‌های افراد می‌توان به مواردی همچون تکرار الگوی اشتباه تربیت خانوادگی، نداشتن کمک دست، تاثیر پر رنگ اشتباهات خانواده گذشته مادر تحت عنوان " داشتن الگو و راهنمای مناسب" برچسب زده شد. با همین روش تعداد ۱۴ کد محوری بدست آمد. برخی از این مقوله‌ها به عنوان ابعاد تشکیل‌دهنده رابطه مادر-کودک (مانند گرما و نزدیکی، بازی اختصاصی) و برخی در نقش عوامل تاثیرگذار بر رابطه مادر-کودک (شامل ویژگی‌های شخصیتی مادر، سبک فرزندپروری، شرایط اقتصادی و اجتماعی، داشتن فرزندان دیگر، فاصله سنی مناسب در ازدواج و فرزند یا فرزندان، نقش پدر در رابطه خودآگاهی مادر،والدگری ذهن آگاهانه، والدگری تنظیم هیجانی شده) ارائه گردیدند. در نهایت کدگذاری گزینشی انجام شد، که در این مرحله آگاهی هیجانی مادر به عنوان مقوله اصلی انتخاب و سایر مقوله‌ها در قالب ۵ مولفه دیگر الگوی پارادایمی نظریه‌ی زمینه‌ای به آن ارتباط داده شدند. به این صورت که مقوله‌های مجاورت، مبادله (به عنوان شرایط علّی)، مقوله‌های پایگاه اقتصادی، داشتن الگو و راهنمای مناسب (به عنوان شرایط زمینه‌ای)، پایگاه اجتماعی، روابط مهم دیگر (به عنوان مقوله‌های واسطه‌ای)، سبک فرزندپروری، خودآگاهی مادر، ذهن‌آگاهی مادر و تنظیم هیجانی مادر (به عنوان راهبردها) و پیوستگی، صمیمیت و گفت‌وگوی اقناعی (به عنوان پیامدها) در نظر گرفته شد. فرآیند کدگذاری و تقلیل داده‌ها در جدول۱ نشان داده شده است.

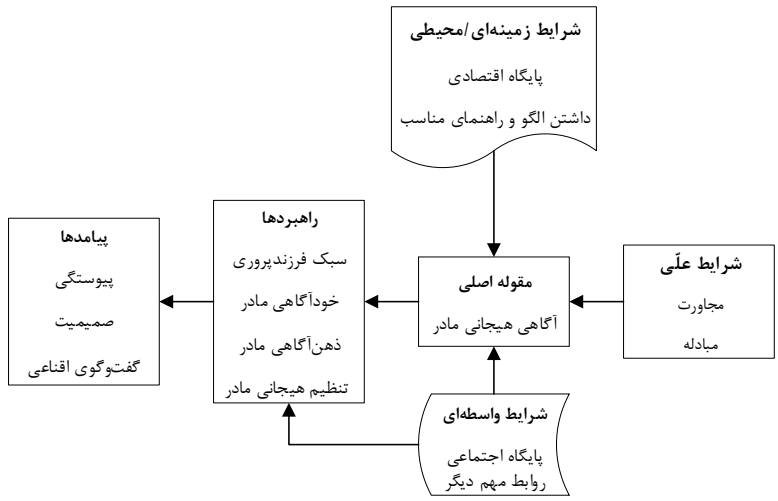
جدول۱. جریان کدگذاری و تقلیل داده‌ها بر اساس نظریه زمینه‌ای

مرحله کدگذاری باز	مرحله گذاری محوری	مرحله کدگذاری گزینشی
۱۱۲ کد باز (گزاره مفهومی اولیه)	۱۴ کد محوری (گزاره مقوله‌ای)	۶ مولفه نظریه (الگوی پارادایمی)
کمک از درمانگر، آگاهی به نقاط قوت فرزند، پاداش کلامی و لمسی سبک دیکتاتورمآبانه الگوی تربیت خانوادگی...	الف) مولفه‌های تشکیل دهنده رابطه مادرکودک مجاورت، مبادله	آگاهی هیجانی مادر
فقدان تفریح تک نفره حال خوب، بچه داری خوب طولانی نکردن قهر بازی مشترک.....	ب) عوامل موثر بر رابطه مادر-کودک پایگاه اقتصادی، داشتن الگو و راهنمای مناسب ، پایگاه اجتماعی، روابط مهم دیگر، سبک فرزندپروری، خودآگاهی مادر، ذهن‌آگاهی مادر و تنظیم هیجانی مادر ،پیوستگی، صمیمیت و گفت‌وگوی اقناعی	شرایط علّی (دو مقوله)، پدیده اصلی(یک مقوله)، شرایط زمینه‌ای(دو مقوله)، شرایط واسطه‌ای(دو مقوله)، راهبردها (چهار مقوله)و پیامدها(سه مقوله).

بحث و نتیجه‌گیری

این مطالعه با هدف شناسایی و واکاوی عوامل توانمندساز در رابطه مادر و کودک در زمانی که فرزندان کودکی را پشت سر می‌گذارند و با تغییرات زیستی و روانی به سمت نوجوانی رهسپار می‌شوند، در قالب یک طرح کیفی زمینه‌ای انجام شد. در این بخش به تبیین الگوی پارادایمی رابطه مادر-کودک بر اساس روش نظریه‌ی زمینه‌ای که ناظر بر تشریح الگوی پیشنهادی مطابق با رویکرد سیستماتیک استرواس کوربین است می‌پردازیم. (نمودار۱)

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]



نمودار۱. الگوی پارادایمی رابطه مادر-کودک مبتنی بر نظریه زمینه‌ای

شرایط علّی: این مقوله به شرایطی اشاره دارد که در شکل‌گیری یک رابطه بین دو انسان نقش دارد. برداشت افراد پژوهیده این بود که مهم‌ترین عامل موثر در شکل‌گیری چیزی که بتوان بر آن رابطه نام نهاد، موثر هستند مجاورت افراد در کنار هم و داشتن اقدامات مشترک از قبیل باز و بسته کردن حلقه‌های مبادله و آغازگری برای گفت‌وگو، ادامه دادن و پایان دادن به آن یا بستن حلقه مبادله می‌باشد. ووبلز[1] و همکاران(۲۰۰۶) معتقدند زمانی که در یک رابطه شراکت داریم به میزانی که در مجاورت و نزدیکی با طرف دیگر حاضر در رابطه قرار می‌گیریم درجات مختلفی از وابستگی به وی را تجربه می‌کنیم. دومین مولفه‌ای که اثرگذار بر رابطه، مبادله است. گرینسپن[2] (۲۰۰۶) بیان می‌کند انسان‌ها دنیایی درونی شامل نیت‌ها، احساسات، افکار و نیازها دارند. در روابط انسانی، انسان‌ها باید بتوانند منظور و خواسته‌ی خود را به دیگران منتقل و منظور و خواسته‌ی دیگران را نیز درک کنند. وی مبادله یا ارتباط متقابل را توانایی درک رفتار و حالت‌های ذهنی دیگران و پاسخ به آن‌ها می‌داند. در مجموع اینکه مادر و کودک در کنار هم زندگی کنند و اوقات مشترکی از شبانه‌روز را با یکدیگر بگذرانند و اقدامات مشترکی از قبیل غذا خوردن، صحبت کردن، بازی کردن، خرید کردن و سفر رفتن را با هم انجام بدهند به عنوان عامل تشکیل‌دهنده‌ی یک ارتباط ضروری است و همچنین توانایی رمزگشایی افراد حاضر بر دو سر رابطه از علامت‌هایی که از یکدیگر دریافت می‌کنند نیز استعداد پایه‌ی مبادله است و در صورت باز و بسته نشدن حلقه‌های مبادله شکل‌گیری ارتباط نیز فاقد معنا و مفهوم است.

مقوله اصلی: پدیده اصلی اتفاقی است که سلسله کنش متقابل، معطوف به مدیریت و اداره کردن آن می‌گردد (استرواس و کوربین، ۱۹۹۰). همان‌گونه که در شرایط علّی ذکر شد، مجاورت مادر-کودک و رد و بدل کردن حلقه‌های مبادلاتی بین ایشان سرآغاز دانستن این مطلب است که فرد به عنوان مادر از نقش خود در رابطه‌اش با فرزندش آگاه است و این نقش از لحظه‌ای که این آگاهی بدست می‌آید، هیجانات مختلف، شدید و عمیقی را در وی دامن می‌زند. عامل تعیین‌کننده‌ای که باعث می‌شود رابطه مادر-کودک نقش مهمی در تحول روان‌شناختی کودک داشته باشد، همین هیجانی است که از لحظه آگاهی مادر از وجود چنین فرزندی در بطن خویش شروع به شکل‌گیری می‌نماید و در ادامه نیز در تعامل با وی در شکل‌های مختلف خشم، عشق، احساس گناه و .... دیده می‌شود. آنچه که در تمامی مصاحبه‌ها به خوبی دیده می‌شد تاکید مستقیم و اشاره فراوان به تجربه‌ی انواع هیجان‌ها در رابطه با فرزندشان بود. چنانچه در دیدگاه تحول یکپارچه‌ی انسان DIR از لحاظ تحولی، این هیجان‌ها هستند که عامل پدید آمدن شناخت، تفکر، اخلاق و خودآگاهی و خلاقیّت هستند (امین‌یزدی، ۱۳۹۸). در این رابطه هیجانی که به صورت روزمره مادر و کودک در آن درگیر می‌شوند ایده‌ها و منظورهای دو طرف رابطه درک می‌شود و اگر این هیجانات در هماهنگی با سایر اعضای تیم ذهنی انسان باشند، پاسخ‌های مرتبط به خواسته و نیاز یکدیگر در رابطه خواهند داد و افکار خود را به طور موثر بیان و مبادله خواهند کرد. اما یادگیری چنین توانایی‌هایی مستلزم آگاه بودن مادر از هیجانات خویش و قدرت تفکیک و تمیز هیجانات از یکدیگر و همچنین برچسب زدن به آنها و توانایی تنظیم آن‌هاست. چنین مادری که از آگاهی هیجانی برخوردار

1 Wubbels
2 Greenspan

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

است می‌تواند با بروز هر هیجانی در کودک خود برخورد مناسب با آن را داشته باشد و با توانمند بودن در تنظیم هیجاناتی که در موقع تعارض‌آمیز بروز خواهد داد درگیری دو طرف رابطه را حفظ نماید.

مادر شماره ۱۲ که بزرگ‌ترین مشکل رابطه خود با فرزندش را زودرنجی فرزندش می‌داند با آگاهی از این نقطه ضعف وی، سعی در حفظ رابطه و برقراری مجدد و صمیمیت دارد: "وقتی سر هر چیز کوچیکی زود قهر می‌کنه خیلی حرصم می‌گیره و عصبانی میشم، اما دیگه دستم اومده قلقش، یک چند دقیقه سکوت می‌کنم بعد که میگه مامان، میگم جانم و شروع می‌کنم باهاش حرف زدن"

اگر آگاهی این مادر از هیجانات خود و فرزندش در رابطه دو طرفه وجود نداشت توانایی تنظیم شدن مجدد هیجانات و وصل نگه داشتن هردو فرد در رابطه، روبه سختی می‌گذاشت. در نهایت آگاهی هیجانی مادر باعث می‌شود که مادر در مسیر والدگری یا فرزندپروری قدم گذاشته و به دنبال استفاده از راهبردهایی برای رسیدن به مقاصد خویش باشد. ناگفته پیداست که چنین توانمندی‌هایی را از آسمان نمی‌آید و لازم است مادران دسترسی به شرایط زمینه‌ای و میانجی‌هایی داشته باشند تا این مهم تحقق یابد.

شرایط زمینه‌ای: زمینه، سلسله شرایط ویژه‌ای است که در آن راهبردهای کنش متقابل به جهت پاسخ به مقوله اصلی شکل می‌گیرد (استرواس و کوربین، ۱۹۹۰). یکی از زمینه‌هایی که برای تبیین توانمندی مادر در رابطه با فرزندش وجود دارد، داشتن الگو و راهنمای مناسب است. بنا به عقیده ویگوتسکی نقش والدین و مراقبان به عنوان حامل فرهنگی که در طول هزاران سال نسل به نسل منتقل گشته است بسیار حیاتی است. مادر به عنوان یک واسطه انسانی نقش انتقال عناصر گسترده فرهنگی و معنادار از اشیاء و رویدادهای تجربی به فرزند خویش است (مان و جان استینر[1]، ۲۰۱۲). اما همیشه این تجارب فرهنگی کارساز و آموزنده نیستند. بسیاری از نومادران با استفاده از همین فرهنگ و تجارب زنان بزرگتر و باتجربه‌تر خانواده اولین تجربه‌های خود از مادری کردن را سپری می‌کنند. در بسیاری از این موارد توصیه‌های مادربزرگ‌ها با شیوه‌های علمی و نوین تربیتی جور از آب در نمی‌آید و ممکن است لطمات جبران‌ناپذیری به کودک وارد کند و این چرخه‌ی تربیتی ادامه بیابد.

مادر شماره ۴: "من بعضی وقتها که بچه هام با هم دعواشون میشه مگس‌کش رو که بر می‌دارم حساب کار دستشون میاد. البته محکم نمی‌زنم فقط برای اینکه کسی که دعوا رو شروع کرده بفهمه اول کتک خوردن چه احساسی داره. مادرم همین کار رو با من و خواهرام می‌کرد دیگه دعوا نمی‌کردیم."

مادر شماره ۱۱:"اگه خانواده ای که من توش بزرگ شدم یک ذره سیاست یاد من می‌دادن بهتر بود. وقتی به گذشته برمی‌گردم سعی میکنم با بچه خودم اونجوری نباشم، اما بعضی وقتها میگم فایده نداره چون تو خونمه"

به نظر می‌رسد وجود الگو و سرمشق مناسب در بروز آگاهی هیجانی مادر نسبت به خود و در ادامه فرزندش نقش اساسی دارد. و داشتن الگوهای نامناسب و ناکافی هم می‌تواند به اندازه سردرگمی مادران بدون الگو و راهنما، آسیب‌زننده باشد. دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت می‌بایست برای توانمند کردن جوانان سنین ازدواج و ایجاد آمادگی روحی و داشتن مهارت کافی برای پدر، مادری کردن برنامه‌ریزی نمایند، چرا که واضح هست که صرف داشتن آمادگی بیولوژیکی برای مادر و پدر شدن کافی نمی‌باشد و استفاده از روش‌های قدیمی و بعضا ناکارمد بر روی نسل جدید، کمکی به پیشبرد مقاصد نمی‌کند. دومین مولفه اثرگذاری که به عنوان شرایط بسترساز خاص موثر در راهبردها در نظر گرفته شده است، شرایط اقتصادی است. تقریبا در تمامی مصاحبه‌ها افراد به نوعی مسائل اقتصادی را به عنوان عاملی که بر کیفیت رابطه مادر به صورت مستقیم و غیرمستقیم تاثیر می‌گذارد، اشاره شده بود. چنانچه مزلو[2] در نظریه سلسله مراتب نیازها مطرح می‌نماید، هنگامی که نیازهای بنیادین و در سطوح پایین هرم نیازها برطرف نشده است حرکت به سمت نیازهای سطوح بالاتر مانند خودشکوفایی که وابسته به ارضای نیازهای مقبل خود است، با مشکل مواجه می‌گردد. چطور می‌توان از مادری که دائما با مشکلات و مسائل اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند توقع داشت که ساعاتی از روز را به فرزند خود اختصاص داده و مشغول بازی با وی گردد. یا حوصله و خلاقیت کافی برای تسهیل‌گری و واسطه‌گری متناسب با نیازهای کودک خود داشته باشد. فراهم آوردن بستر و زمینه مناسب اقتصادی برای افرادی که دارای فرزند هستند باید مورد توجه مسئولین و مدیران کشور قرار گرفته و فرای شعارهای مشوّقانه فرزندآوری می‌بایست به آنها جامه عمل پوشانده شود. چنانچه کیمیایی(۱۳۹۰)، در تحقیقی با عنوان "شیوه‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار" به ضرورت توانمندسازی برای دست‌یابی به توسعه‌ی پایدار به ویژه در قشر زنان سرپرست خانوار که جزو اقشار آسیب‌پذیر جامعه به حساب

1Mahn & John-Steiner
2Maslow

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

می‌آیند، پرداخته است و توصیف کرده است که اجرای برنامه‌ی توانمندسازی نه تنها به اشتغال، افزایش سطح درآمد و کاهش وابستگی زنان سرپرست خانوار منتهی می‌شود، بلکه توانایی آن‌ها در حوزه‌های روانشناختی را نیز به دنبال دارد.

شرایط واسطه‌ای: به عنوان شرایط بسترساز عام موثر بر راهبردهاست که بر چگونگی کنش متقابل و راهبردهای پیشنهادی اثر می‌گذارند (استرواس و کوربین، ۱۹۹۰). بر اساس مصاحبه‌های انجام شده و تحلیل آن‌ها، شرایط واسطه‌ای مورد نظر در این تحقیق شامل پایگاه اجتماعی و روابط مهم دیگر(اعم از رابطه با پدر و رابطه با سایر فرزندان) می‌باشد.

در واقع پایگاه اجتماعی اشاره به بستری دارد که رابطه مادر و کودک در آن شکل گرفته است. در بسیاری از مصاحبه‌ها به نوعی به زمان ازدواج و تشکیل خانواده مادران و همچنین زمان تولد فرزندشان اشاره شد. از نگاه مادران پژوهیده، فاصله سنی می‌تواند عنصر تاثیرگذاری در کیفیت رابطه با فرزندشان باشد:

مادر شماره۲ : "خب وقتی دخترم به دنیا اومد من یک دختر ۱۵ ساله بودم که هیچی بلد نبودم، احساس میکنم خودم بچه بودم و بارداری و زایمان خیلی برام سخت بود و در حق این بچه ظلم شد، شاید اگه فاصله سنی مون انقدر کم نبود رابطه مون بهتر بود"

از طرفی برخی مادران نیز رسم ازدواج زودهنگام در فرهنگ اجتماع خویش را نیکو دانسته و از ازدواج دیرهنگام و در نتیجه فاصله سنی زیاد با فرزند خود ناراضی بوده و آن را دلیل عدم شکل‌گیری ارتباط بهینه با فرزند خود می‌دانستند.

در فرهنگ‌های مختلف سن ازدواج و باروری در زنان، به عوامل مختلفی بستگی دارد و از منظر افراد مختلف، فاصله سنی مادر با فرزندانش می‌تواند عامل تاثیرگذاری بر رابطه باشد. هاردی و همکاران (۱۹۹۸) در پژوهش خود بر روی ۱۷۵۸کودک و مادرانشان نشان دادند والدینی که اولین تجربه خود از مادر شدن را تا سنین ۲۵ سالگی و بالاتر به تاخیر می‌اندازند، روابط بهتری را در نوجوانی با ایشان تجربه می‌کنند و کودکانشان در سنین بزرگسالی نتایج موفقیت‌آمیز بیشتری در ویژگی‌های رشدی و همچنین خودکفایی بیشتری را نشان می‌دهند.

همچنین فاصله سنی با سایر فرزندان نیز، می‌تواند بر رابطه مادر با کودک موثر باشد. مادران کودکان تک فرزند زمان بیشتری را در اختیار فرزند خود قرار می‌دهند و خود را ملزم به اختصاص دادن زمان بیشتری برای بازی یا مکالمه با فرزندشان می‌دانند. از سوی دیگر مادرانی که فرزندانی با فاصله سنی دو تا سه سال دارند وقت بسیار کمتری را صرف رابطه دو به دو و انفرادی با هریک از آن‌ها کرده و انتظار کودک برای بازی و مکالمه را متوجه خواهر و برادر وی می‌کنند. هرچند اختلاف سنی میان فرزندان و ترتیب سنی ایشان نیز می‌تواند بر تحول روان‌شناختی ایشان تاثیر بسزایی داشته باشد. چنانچه ساطوریان و همکاران(۱۳۹۴) در پژوهش خود نشان دادند که کودکانی که فاصله سنی آن‌ها با خواهر/برادرشان، کمتر از دو سال است بیشترین میزان مشکلات برونی‌سازی شده مانند تضادورزی و پرخاشگری را نشان می‌دهند و تفاوت سنی دو تا سه سال بین دو فرزند فاصله سنی است که در آن مشکلات برونی‌سازی شده کمتری مشاهده می‌شود. از آنجا که این پژوهش بر ارتباط میان مادر و کودک متمرکز بود، سوالات مصاحبه معطوف به همین رابطه بود و در جاهایی که مادر به اهمیت نقش پدر در رابطه مادر و کودک اشاره می‌کرد، پدر بیشتر در نقش حامی مادر و تعدیل‌کننده میان تنش‌های احتمالی مادر و کودک ظاهر می‌شد و یا در مواقع بروز تعارض کودک و مادر به عنوان فردی که تنبیه بالاتری را متوجه کودک می‌نماید، تلقی می‌شد. چنانچه وَن[1] و همکاران(۲۰۱۹) در پژوهش خود که ۴ سال به طول انجامید، نشان دادند نقش پدران نسبت به مادران بیشتر کنترل کننده تا حمایت‌کننده می‌باشد و ادراک نوجوانان از رابطه با مادرشان دلبستگی بود، حال آنکه پدران، ترغیب به سمت انجام وظایف و مسئولیت‌ها را فراهم می‌کنند. در فرهنگ ما بار تربیت فرزندان به تمامی بر دوش مادران گذاشته شده است و پدران نقش خود را در حد نان‌آور خانه و تامین‌کننده نیازهای مادی فرزندان‌شان تقلیل داده‌اند که با توجه به مطالبی که پیشتر در خصوص شرایط اقتصادی و سلسله مراتب نیازهای مزلو گفته شد، چنین پیامدی اجتناب‌ناپذیر است. البته نقش کم‌اهمیت پدران در تربیت فرزندان تنها به جامعه ایرانی اختصاص ندارد و در سایر فرهنگ‌ها نیز این مسئله مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. چنانچه ناتاشا و همکاران (۲۰۱۸) در پژوهش خود با عنوان "پدرها هم والد هستند، وسعت نظر به والدگری برای تحول کودکان"، بیان می‌دارند که پیشرفت‌های مفهومی و نظری اخیر در رابطه با روابط پدر و کودک نشان داده است که پدران می‌توانند مستقیم و غیرمستقیم بر تحول کودکان در پیکربندی‌های مختلف خانواده تاثیر بگذارند، و از این رو پژوهشگران حوزه تحول کودک را به نقش مغفول مانده پدران در ارتقای رشد کودک توصیه نموده‌اند.

1 Van

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

راهبردهای مربوط به پدیده: راهبردهای مورد نظر در نظریه زمینه‌ای، به ارائه راه‌حل‌هایی برای مواجهه با پدیده مورد مطالعه اشاره دارد (استرواس و کوربین، ۱۹۹۰). در مطالعه حاضر راهبردهای متمرکز شدن بر خودآگاهی، تنظیم هیجان، ذهن‌آگاهی مادر و سبک فرزندپروری وی پیشنهاد می‌گردد. همان‌طور که دیدیم رابطه مادر-کودک تحت تاثیر عوامل بسترساز خاص و عام گوناگونی قرار دارد و برای رسیدن به توانمندی در بهینه ساختن این رابطه می‌بایست راهبردهایی درون این عوامل زمینه‌ای و محیطی به کار گرفته شود. به این معنا که حتی اگر الگوی مناسبی در دسترس مادری نباشد و از پایگاه اقتصادی-اجتماعی بالایی نیز برخوردار نباشد می‌توان امیدوار بود که با استفاده از این راهبردهای موثر و با به کار گرفتن عاملیت خود چنانچه الدر[1] (۱۹۹۴) بیان می‌دارد، تا حد امکان تاثیر بیشتری را در رابطه بگذارد و با ایفای نقش میانجی و واسطه‌گرانه مسیر تحول کودک خویش به ویژه در گذار از کودکی را هموار نماید. راهبرد اول این است که مادر، خودآگاهی دقیق و شفافی از خود، توانمندی‌ها و نقاط ضعفش داشته باشد. در واقع مادری که از نقاط ضعف و قوت خویش آگاه است و از سلایق و علائق خویش خبر دارد بهتر می‌تواند از ویژگی‌ها و نقاط قوت و ضعف فرزند خویش آگاهی یابد و برای بهبود آن‌ها گام بردارد. در واقع خودآگاهی به مادر کمک می‌کند تصویری واقعی از مادر بودن خود و نه تصویری ایده‌آل و فرازمینی از مادری کامل و بدون اشتباه در ذهن خود داشته باشد و با این شناخت واقع‌بینانه از توانمندی‌ها و ضعف‌ها، خوبی‌ها و بدی‌های خود گام اول برای تحقق یک رابطه سالم را برمی‌دارد. همچنین چنانچه کرمی و محمدخانی(۱۳۹۷) در پژوهش خود بیان داشته‌اند که اگر والدین مهارت‌های زندگی که از مهمترین آن‌ها خودآگاهی است را آموزش ببینند، می‌توان کاهش تعارض‌های بین والدین و فرزندانشان و برقراری ارتباطی موثر را انتظار داشت. راهبرد دوم به این نکته اشاره دارد که توانایی تنظیم هیجان مادر عنصر راهبردی مهمی در برقرار ماندن و درگیر ماندن در رابطه است. چنانچه پیشتر از منظر رویکرد یکپارچه تحولی بیان شد یکی از قابلیت‌های تحولی کودک که پایه و اساس یادگیری‌های بعدی وی می‌باشد توانایی تنظیم است. مادر می‌تواند با آگاهی که نسبت به ویژگی‌های فرزند خود دارد سطح برانگیختگی وی را تنظیم کند. چنانچه سید موسوی و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش خود که به بررسی نقش تنظیم هیجان مادر بر اجتماعی کردن کودک پرداخته‌اند، اینگونه بیان داشته‌اند که دشواری در تنظیم هیجان مادر می‌تواند بر پاسخ‌های حمایتگر وی در رابطه با کودک تاثیر بگذارد و عدم دسترسی به راهبردهای تنظیم هیجانی باعث بروز پاسخ‌های غیرحمایتگر می‌شود.

راهبرد سوم ناظر بر ذهن‌آگاهی والدین است که مستلزم راهبردهای رفتاری، شناختی و فراشناختی ویژه برای متمرکز کردن توجه است که به جلوگیری از افتادن در حلقه خلق منفی، افکار منفی و گرایش به پاسخ‌های نگران‌کننده و تلاش برای ایجاد پاسخ‌های خوشایند و افکار و هیجانات مثبت می‌باشد. مادری که فرای نقش مادرانه خود برای رشد و توسعه فردی خود وقت اختصاص می‌دهد و در تنظیم خلق خود کوشا است و ذوب شدن در نقش مادرانه را منتهی درجه "مادر خوب بودن" نمی‌داند و به توسعه توانایی‌های فردی خود نیز اهمیت می‌دهد می‌تواند تقش بهینه‌ای در رابطه با کودکش داشته باشد. چنانچه در مصاحبه‌های صورت گرفته نیز مادرانی که وقتی اختصاصی برای فردیت خود صرف می‌کردند آن را به عنوان زمانی که انرژی آن‌ها را در رابطه با سایر نقش‌های اجتماعی خود دوچندان می‌کرد در نظر می‌گرفتند و برعکس والدینی که تمامیت خود را برای ایفای وظیفه مادری به کار گرفته بودند و از پرداختن به مسائل شخصی به کلی غافل گشته بودند، به مراتب بیشتر از باقی والدین از مشکلات زیاد فرزندپروری گله و شکایت داشتند. مادر شماره ۸: "وقتی من میرم تو اتاق اون بافتنی که دوست دارم رو انجام میدم، همون دو سه ساعت انقدر حالم رو خوب میکنه که انگار یک توپ انرژی میشم و حوصله بازی و غذای خوب پختن برای بچه ها رو دارم اما اگه همون روز وقت نشه بافتنی هامو انجام بدم کلافه ام، خلقم تنگه و دعواشون میکنم"

مادر می‌تواند با داشتن ذهن‌آگاهی لازم در بهبود رابطه دو نفره‌شان با کودک و کاهش مشکلات ناشی از منحرف شدن از مسیر تحول به نحو موثری عمل نماید. چنانچه نجفی و همکاران(۱۳۹۶) در پژوهش خود به بررسی نقش ذهن‌آگاهی والدین در پیش‌بینی افسردگی نوجوانان پرداختند و یافته‌های پژوهش ایشان نشان داد که ابعادی از ذهن‌آگاهی چون عدم قضاوت و مشاهده می‌تواند افسردگی نوجوانان را پیش‌بینی کند و تاثیرات مهمی در روش مقابله نوجوانان با مشکلات روانی دارد. همچنین یوسفی و کریمی‌پور (۱۳۹۷) در پژوهشی که برای بررسی اثربخشی آموزش برنامه کاهش استرس مبتنی بر ذهن‌آگاهی بر خودکارآمدی و و تحمل ناکامی والدین کودکان معلول جسمی-حرکتی انجام دادند، بیان کردند که هرچه ذهن‌آگاهی والدین بیشتر می‌شود خودکارآمدی و تحمل ناکامی آنها افزایش می‌یابد که این نکته خود موید اتخاذ چشم‌اندازی روشن در استفاده از برنامه‌های ذهن‌آگاهانه برای کمک به والدین می‌باشد. آخرین راهبرد توصیه شده، تمرکز

1 Elder

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

بر روی توانمندسازی مادران در خصوص سبک‌های فرزندپروی می‌باشد. که همواره موضوع پژوهش‌های زیادی را به خود اختصاص می‌دهد. و تاکید بر نقش بسیار پررنگ این مقوله در اغلب پژوهش‌های جدید صورت گرفته (موسوی امیرآباد و نظری مقدم، ۱۳۹۸؛ دهقان منشادی و همکاران، ۱۳۹۹) از سوی پژوهشگران نشان داده شده است، اما در هیچ‌یک از پژوهش‌های اخیر به طور مستقیم و هدفمند به ضرورت و اهمیت توانمندسازی والدین در اتخاذ سبکی از فرزندپروری که به بهبود رابطه ایشان با کودک خویش بیانجامد پرداخته نشده است. بنابراین با هدف تحقق این راهبرد کلیدی در رابطه مادر-کودک به ویژه در دورانی که فرزند خود را نه آنچنان که می‌نماید کودک می‌دانند و نه آنچنان که توقع می‌رود نوجوان میشمارند، یک الگوی مفهومی نوین(نمودار۱) برای توانمندسازی مادر توسعه داده شده است که نشان می‌دهد ادارک از سبک فرزندپروری یک غایت نهایی نیست بلکه یک وسیله و راهبرد اثرگذار بر سلامت روان مادر و کودک است که کیفیت رابطه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و نیاز به سرمایه‌گذاری بر روی این عامل پیش‌بینی کننده سلامت و تحول یکپارچه کودک دارد. نکته مهم این است که برای تحقق توانمندسازی مادر در رابطه با کودک خویش می‌بایست از هریک از راهبردهای فوق به نحو مقتضی استفاده کرد.

پیامدها: کنش‌ها و واکنش‌هایی که برای مدیریت کردن پدیده صورت می‌گیرد، پیامدهایی را در پی خواهد داشت (استرواس و کوربین، ۱۹۹۰). در شرایطی که توانمند بودن مادر در ارتباط با کودک خویش در گذار از کودکی تحقق یابد، پیامد آن صمیمیت، پیوستگی و نوعی از گفت‌وگوست که در آن روابط از بالا به پایین و ناشی از قدرت و نفوذ نیست بلکه ناشی از اقتداری مهربانانه و شکوفاکننده است که قابلیتی پایه برای روابط بعدی کودک در آینده و موثر بر دیدگاه وی به دنیا در طول زندگی‌اش خواهد بود.

همزمان با به کارگیری راهبردهایی که مادر را در در خودآگاهی،ذهن‌آگاهی، تنظیم هیجان و نوع فرزندپروری توانمند ساخته و در نتیجه تمرین نوعی از ارتباط که ناشی از قدرت و با نگاه از بالا به پایین والدگرانه نیست بلکه ناشی از عواطف و هیجانات خوشایند، و روابطی گرم و حمایتی و سرشار از تجارب دوست‌داستنی و لذت‌بخش است، می‌باشد، به تدریج باعث می‌شود کودک که جذب رابطه با مادر شده و پیوند عاطفی عمیقی بین ایشان شکل بگیرد. چنانچه ووبلز و همکاران (۲۰۰۶) در نظریه بین فردی بیان می‌دارند که یکی از دو بعدی که در رفتار افراد حاضر در یک رابطه تعیین‌کننده کیفیت ارتباط است، بعد پیوستگی است که به میزان گرما و وابسته بودن آن دو فرد در نتیجه تدوام ارتباط صمیمانه اشاره دارد.کیفیت صمیمیت و جذبی که کودک از تعاملات خود با مادر بدست می‌آورد، تعیین‌کننده الگوی روابط آینده وی با دیگران است. اگر روابط صمیمانه با درک پیوستگی به معنای احساس گرما و حمایت در رابطه باشد، انتظاری در کودک شکل می‌گرد که روابط با سایر انسان‌ها نیز گرم و لذت‌بخش است. همچنین جهان و انصاری(۱۳۹۹) در پژوهشی که به تاثیر آموزش تعامل مثبت والد-کودک به شیوه بازی پرداخته، بیان داشته که یکی از نتایج تعامل مادر-کودک در جریان گرم و لذت‌بخش بازی، تجربه صمیمیت است که خود این صمیمیت و پیوستگی می‌تواند با آثار و نتایج مثبتی همچون افزایش تاباوری و کاهش استرس مادران همراه شود.

باید توجه کرد که اساس یادگیری اجتماعی، بر پایه شکل‌گیری همین رابطه صمیمی مهم و ابتدایی با مادر است. تجربه کیفیتی از تعامل که در آن اساس رابطه بر احترام بین فردی بنیاد شده است و تعارض‌ها با گفت و گو و تلاش برای قانع کردن طرف مقابل و نه اجبار، تهدید و تحمیل حل و فصل می‌شود، به نحو چشمگیری در استعداد صمیمت و جذب شدن به سایر انسان‌ها اثرگذار خواهد بود. چنانچه بیاس[1] (۲۰۱۸) در پژوهش خود که به دنبال عوامل صمیمت‌بخش رابطه مادر و کودک است بیان کرده که هیچ‌کس در شرایط آزمایشگاهی بچه‌دار نمی‌شود و نباید هم بشود و می‌بایست فرای سخنان شعاری در واقعیت زندگی به دنبال عواملی که باعث صمیمیت و پیوستگی مادر و کودک می‌شود ، بود. وی عوامل فردی، محیطی، اجتماعی و خدمات بهداشتی که می‌توانند تاثیرات مثبت و منفی قوی بر سلامت مادر و کودک داشته باشد را شناسایی کرده و معتقد است که هرگونه سرمایه‌گذاری مداخله‌ای که می‌خواهد به طور آشکاری در بهبود رابطه مادر-کودک موفق باشد تا ظرفیت صمیمانه این رابطه شکوفا شود و بتوان از آن در راستای تحول کودک در گذار از کودکی و ورود به دنیای نوجوانی و در ادامه جوانی و بزرگسالی استفاده کرد.

در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس دیدگاه شرکت‌کنندگان در این پژوهش، عوامل موثر بر رابطه مادر-کودک عبارت از مبادله و مجاورت، داشتن الگوی مناسب، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، خودآگاهی، ذهن‌آگاهی، توانایی تنظیم هیجان، صمیمیت، پیوستگی و گفت‌وگوی اقناعی می‌باشند که در صورت توجه توزیع‌شده مناسب به هریک از آن‌ها و تعامل شرایط زمینه‌ای و محیطی با راهبردهایی که

1 Byass

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

می‌بایست اتخاذ شود رابطه‌ی بهینه‌ای که رشد دهنده و سوق دهنده کودک به سمت نوجوانی و پنجره او برای کشف ارتباط‌های آتی‌اش باشد، قابل انتظار است. بدیهی است که وقوع این پدیده، برای کودک در حال رشد سرمایه‌ی اجتماعی عظیمی خواهد بود و اگر قرار است توانمندسازی والدین، به ویژه مادران در راس برنامه‌ریزی‌های کلان دست‌اندرکاران تربیت قرار گیرد، پیشنهاد می‌شود موارد ذکر شده در الگوی مفهومی پژوهش که از فهم عمیق تجربه‌های مادران درگیر در رابطه بدست آمده است مدنظر قرار گیرد.

نتایج این پژوهش، با در نظر گرفتن شرایط خاص فرهنگی-اجتماعی و زیست بوم ناحیه مورد مطالعه که جزو بافت کمتربرخوردار نواحی مشهد قرار دارد، با نتایج پژوهش‌های قبلی همخوان است. به نحوی که برخی مولفه‌های بدست مانند تاثیر بهبود تعامل مادر-کودک و نزدیکی و پیوستگی ایشان در پژوهش وارسته، اصلانی و امان الهی(۱۳۹۵) و همچنین تاثیر تنظیم هیجانات در ارتقای تعامل والد-کودک و افزایش کیفیت دلبستگی کودکان به مادرشان در پژوهش حسن زاده و همکاران(۱۳۹۹)) مشابه می‌باشد. نکته حائز اهمیت این است که رویکردهای مذکور به عوامل موثر در تحول کودک مانند تفاوت‌های فردی و زیستی او و اهمیت رابطه واسطه‌گرانه مادر با او پرداخته‌اند اما به اینکه چه عواملی بر روی این مولفه مهم و کلیدی در تحول کودک اثرگذار است توجه چندانی نداشته‌اند؛ بنابراین وجه امتیاز نتایج پژوهش پیش‌رو در مقایسه با پژوهش‌های مشابه، طراحی مدلی برای فرآیند رابطه مادر-کودک است که عوامل تشکیل‌دهنده، اثرگذار، بسترساز، واسطه‌گرانه را به تفکیک ارائه می‌نماید و برای اقدام در هر یک از حوزه‌ها و تدوین برنامه مداخلاتی برای نسهیل و تسریع توانمندسازی والدین به ویژه مادران پیشنهاد می‌نماید.

از جمله محدودیت‌های پژوهش حاضر، فقدان انجام پژوهش‌های کافی با موضوع عوامل موثر بر رابطه-مادر کودک در ایران بود که دسترسی به نتایج این پژوهش‌ها و نگاهی مقایسه‌ای و موشکافانه را با محدودیت مواجه می‌ساخت. همچنین از آنجایی که پژوهش حاضر صرفا در یک ناحیه از نواحی مختلف مشهد انجام گرفته است تاثیر عوامل پررنگی چون بافت و محیط زندگی باعث می‌شود تا تعمیم‌پذیری نتایج محدود گردد و بنابراین پیشنهاد می‌گردد در پژوهش‌های بعدی نمونه‌های متنوع‌تری مورد بررسی قرار گیرند.

منابع

استراوس، آ.، و کوربین، ج. (۱۹۹۰). *اصول روش تحقیق کیفی نظریه مبنایی، رویه‌ها و شیوه‌ها*. ترجمه بیوک محمدی(۱۳۸۷). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

امین‌یزدی، س. ا. (۱۳۹۱). رشد یکپارچه انسان: مدل تحولی-تفاوت‌های فردی مبتنی بر ارتباط، *پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت*. ۲(۱)، ۱۰۹-۱۲۶.

امین‌یزدی، س. ا. (۱۳۹۸) *برنامه جامع آموزشی تحول یکپارچه‌ی کود: شیرخوارگی و نوپایی مبانی و روش‌های سنجش و آموزش*. سازمان بهزیستی کشور. شرکت انتشارات فنی ایران.

پوراسماعیل، ر.، امین‌خندقی، م.، و مهرام، ب. (۱۳۹۴). *تدوین نظریه زمینه‌ای به منظور تبیین جهت‌گیری‌های عملی برنامه درسی دانشجو معلمان*. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه فردوسی مشهد.

جعفری، ا.، صمدی جواهری، م.، و حسامپور، ف. (۱۳۹۶). مقایسه کیفیت رابطه مادر-کودک و مهارت خودنظم‌دهی خشم بین مادران دانش‌آموزان دارای اختلال بیش فعالی- نقص توجه و عادی. *فصلنامه مددکاری اجتماعی*. ۵(۴)، ۱۳-۲۴.

جهان، ف.، و انصاری میشامندانی، م. (۱۳۹۹). مقایسه تاثیر آموزش فرزندپروری و تعامل مثبت والد و کودک به شیوه بازی بر تاب آوری خانواده، صمیمیت رابطه مادر و کودک و استرس مادران،سومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات میان‌رشته‌ای روانشناسی، مشاوره و آموزش علوم تربیتی،تهران.

جهاندار، ا.، محمودپور، ع.، و اسماعیلی، م. (۱۴۰۰). پدیدارشناسی تغییرات هویت همسری مادران پس از تولد اولین فرزند از دیدگاه همسرشان. رویش روان‌شناسی، ۱۰(۲)، ۱۳۹-۱۵۰.

حسن‌زاده، س.، اکبری‌زاده، ع.، کامکاری، ک.، و لواسانی، م. (۱۳۹۹). اثربخشی آموزش ترکیبی برنامه حضوری- مجازی درمان تعامل والد- کودک بر اساس رویکرد آیبرگ بر رابطه مادر و کودک مبتلا به اختلال‌های رفتار. *پژوهش‌های کاربردی روان‌شناختی.۱۱* (۱)، ۱-۱۴.

دهقان منشادی، م.، کمالی اردکانی، ح.، همتی، ح. (۱۳۹۹). نقش واسطه‌ای خودکارآمدی در رابطه شیوه‌های فرزند پروری با شادکامی دانش‌آموزان. *رویش روان شناسی*.۹ (۷) ۱۱۸-۱۰۹.

ساطوریان، س.، و هراتیان، ع.، طهماسیان، ک.، و احمدی، م. (۱۳۹۴). مشکلات درونی سازی شده و برونی سازی شده درکودکان: ترتیب تولد و فاصله سنی. *روانشناسی تحولی* (روانشناسان ایرانی)، ۱۲(۴۶)، ۱۷۳-۱۸۶.

سید موسوی، پ.، کاظمی عسکرانی، ح.، و پناغی ل. (۱۴۰۰). نقش تعدیل کننده تنظیم هیجان والدین در ارتباط میان تعارضات زناشویی و اجتماعی کردن هیجان کودکان .*رویش روان شناسی*.۱۰(۸)، ۱۲۵-۱۳۴.

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]

کیمیایی، س.ع. (۱۳۹۰). شیوه‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار. *فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی*،۱۱(۴۰)، ۶۳-۹۲.

کرسول، ج.د. (۲۰۰۹). *طرح پژوهش، رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی*. ترجمه: علیرضا کیامنش، مریم داناس طوس(۱۳۹۱). تهران: جهاد دانشگاهی، واحد علامه طباطبایی.

کرسول، ج.د.، و پلانو کلارک، و. (۲۰۰۸). *روش‌های پژوهش ترکیبی*. ترجمه: علیرضا کیامنش، جاوید سرایی(۱۳۹۰). تهران:آییژ.

کرمی، م.، و محمدخانی، ش. (۱۳۹۷). اثربخشی مهارت‌های زندگی، بر کاهش تعارض‌های والد-فرزند در دانش‌آموزان شهرستان شیروان. *مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان*، ۱۳ (۲)، ۱۵۲-۱۲۷.

گرینسپن، ا.، و ویدر، س. (۲۰۰۶). *بهداشت روانی نوزادان و کودکان: رویکرد تحول یکپارچه به سنجش و درمان*. ترجمه: سیدامیر امین‌یزدی و دیگران.(۱۳۹۴) .مشهد: فراانگیزش.

موسوی امیرآباد، ز.، نظری مقدم، پ. (۱۳۹۸). اثربخشی آموزش مهارت‌های فرزند پروری مثبت بر کفایت اجتماعی و تنظیم هیجان دانش آموزان. *رویش روان شناسی*، ۸ (۱۰) ۳۹-۴۶.

نجفی، م.، بادان فیروز، ع.، ناجی، ا.، و شیخی، م. (۱۳۹۶). نقش تاب آوری، کنترل روانشناختی والدین و ذهن آگاهی در پیش بینی افسردگی نوجوانان،چهارمین کنفرانس بین المللی روانشناسی علوم تربیتی و مطالعات اجتماعی.

یوسفی، ن.، و کریمی پور، ب. (۱۳۹۷)،اثربخشی آموزش برنامه کاهش استرس مبتنی بر ذهن آگاهی بر خودکارامدی و تحمل ناکامی والدین کودکان معلول جسمی -حرکتی. *فصلنامه روانشناسی افراد استثنایی*، ۸(۳۰). ۱۱۳-۱۳۲.

Elder Jr, G. H. (1994). Time, human agency, and social change: Perspectives on the life course. *Social psychology quarterly* 57(1), 4-15. https://doi.org/10.2307/2786971

Hardy, J. B., Astone, N. M., Brooks-Gunn, J., Shapiro, S., & Miller, T. L. (1998). Like mother, like child: Intergenerational patterns of age at first birth and associations with childhood and adolescent characteristics and adult outcomes in the second generation. *Developmental Psychology*, 34(6), 1220–1232. https://www.doi.org/10.1037//0012-1649.34.6.1220

Mahn, H., & John-Steiner, V. (2012). Vygotsky and sociocultural approaches to teaching and learning. *Handbook of Psychology* (7th ed.). Wiley Online Library.

Myhr, L. G. (2015). *The relation between mindfulness and parenting behaviors with young children*. St. John's University, New York.

Nadela-Grageda, C., Englis, T. P., Abadiano, M. N., & Barazon, L. M. (2022). Mother Tongue Instruction (MTI): Empowerment-Involvement-Achievement Theory Amidst Pandemic. *Journal of Positive School Psychology*, *6*(3), 5207-5232. https://doi.org/10.3390/educsci11050193

Natasha, J. Cabrea, Berenda, L. Volling, R. (2018) .Fathers Are Parents, Too! Widening the Lens on Parenting for Children's Development. *Journal of child development perspectives*.12 (3),152-157. https://doi.org/10.1111/cdep.12275

Tuttle J. (2013). Adolescent life skills training for high risk teens: results of group intervention study. *Journal of Pediatric Health Care*, 20(4), 184- 191. https://www.doi.org/ 10.1016/j.pedhc.2005.10.011

Vahidi, E., Aminyazi, A., & Kareshki, H. (2017). The effectiveness of a parent training program for promoting cognitive performance in preschool children. *Europe's Journal of Psychology*, 13(3), 519-531. https://10.5964/ejop.v13i3.1381

Van Lissa, C. J., Keizer, R., Van Lier, P. A. C., Meeus, W. H. J., & Branje, S. (2019). The role of fathers' versus mothers' parenting in emotion-regulation development from mid–late adolescence: Disentangling between-family differences from within-family effects. *Developmental Psychology*, *55*(2), 377–389. https://doi.org/10.1037/dev0000612

Wubbels, T., Brekelmans, M., den Brok, P., & van Tartwijk, J. (2006). An Interpersonal Perspective on Classroom Management in Secondary Classrooms in the Netherlands. In C. M. Evertson & C. S. Weinstein (Eds.), *Handbook of classroom management: Research, practice, and contemporary issues*, Lawrence Erlbaum Associates Publishers.

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.7.4]